

فدایی خلق سعید پایان

...-۱۳۵۳

رفیق سعید از دوستان دوران تحصیل رفیق پویان در مشهد بود و با رفقا احمدزاده ها آشنایی داشت. در تهران در شرکت واحداثوبوسرانی مشغول به کار شد. در تابستان ۱۳۵۰ تنها به جرم آشنایی های قبلی خود با رفقا دستگیر شد و به دو سال زندان محکوم گردید. در سال ۱۳۵۲ آزاد و در سازمان برنامه مشغول کار می گردد. در شهریور ۵۳ به سازمان می پیوندد و زندگی مخفی خود را آغاز می نماید. در بهمن ماه همان سال در اهواز بر اثر انفجار مواد منفجره در خانه تیمی شدیداً زخمی می گردد و رفقا وی را به دکتر می رسانند. دکتر تلاش می کند که با فریب دادن رفقا به پلیس اطلاع دهد اما موفق به این کار نمی گردد و رفیق سعید که پایان عمر خود را می دید و برای جلوگیری از خطرات بعدی برای رفقاییش از آن ها می خواهد که به زندگی اش خاتمه دهند. آخرین فرمانی که رفقاییش به آن گردن می نهند.

شعری برای سعید

« پایان » خواب و خاموشی

آغاز روشنایی بودی.

می دانمت ، رفیق دلورا!

آری ، تو هم فدایی بودی.

گفتند : دیدارت

آواری از ستاره و لبخند بود

گفتند: همواره از کلامت

صد باغ مهربانی می رست

اما کسی ندانست

وقتی که واژه های وداعت را

آن خون پر شفقت می شست

با تو چه کرد آن درد؟

می بینمت به چشم دل ، اما

آتشفشان ایمان

در لحظه ی جدایی بودی

آری، تو هم فدایی بودی.

هرگز ندیده بودمت ، ای دوست

در ذهنم از تو تصویری نیست

مردی به رنگ مردم

رودی به رنگ عشق

صد چشمه آشنایی بودی

در راه جستجوی رهایی

آری ، تو هم فدایی بودی.

یادش گرامی باد !